

نشانه‌های عرفان و تصوف پیش از اسلام و پس از آن

اثر: دکتر عزیز الله جوینی

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۹۵ تا ۱۰۴)

چکیده:

عرفان، علمی است که جنبه‌های عملی آن همواره با ریاضت و سیر و سلوک و آزمایش‌های سخت همراه بوده تا اینکه عارف را به مرحله کشف و شهود و تصرف برقوای جاری طبیعت و پدید آوردن افعال شگفت‌آور برساند و نیز وی را بر علم مغیبات و قدرت بر کرامات و خوارق عادات توانا گرداند. اما تصوف که به معنی پشمینه پوشی و روی برگرداندن از لذائذ دنیوی است در اسلام سالها بعد از پیدایش عرفان در صفحات تاریخ متجلی شده و در قرن دوم هجری رواج کامل یافته است.

واژه‌های کلیدی: عرفان، تصوف، اسلام، ریاضت، صوفی، سیر و سلوک، عملی، نظری، سالک، پیر و مرشد، مرید.

مقدمه:

عرفان، علمی است که جنبه‌های عملی آن همواره با ریاضت و سیر سلوک و آزمایش‌های سخت همراه بوده تا این که عارف را به مرحله کشف و شهود و تصرف برقوای جاری طبیعت و پدید آوردن افعال شگفت‌آور برساند و نیز وی را بر علم مغیبات و قدرت بر کرامات و خوارق عادات توانا گرداند.

چنانکه در تاریخ بغداد آمده با شعبده بازیها و کرامات چندی به حسین بن منصور، ملقب به حلاج نسبت داده‌اند و بعضی نیز به خدائی وی قائل شدند؛ زیرا می‌گفت: انا الحق و لیس فی جُبتی إلا الله و همچنین درباره شمس تبریزی گفته‌اند: وی هر چه می‌خواست می‌کرد و هر ناممکنی پیش نیروی اراده او ممکن می‌نمود. اما تصوّف که به معنی پشمینه پوشی و روی برگرداندن از لذائذ دنیوی است در اسلام سالها بعد از پیدایش عرفان در صفحات تاریخ متجلی شده و در قرن دوم هجری رواج کامل یافته است.

می‌گویند اولین کسی که به تصوّف نسبت داده شده ابوهاشم صوفی است که وی خانقاهی نیز در رمله فلسطین برای زهاد و عارفان بنا کرد و وی استاد سفیان ثوری می‌باشد که در سال ۱۶۱ هجری در گذشته است.

در اشتقاق کلمه صوفی اختلاف فراوانی وجود دارد، بعضی آن را یونانی می‌دانند و می‌گویند از سوفوس Sophos که به معنی حکمت است گرفته شده، جمعی آن را از صوف که با پشمینه پوشی مناسبت دارد به شمار می‌آورند و گروهی هم آن را به اهل صفة که جمعی از فقرای مسلمان و یاران حضرت رسول بوده‌اند که بر روی سگویی می‌نشستند و قرآن می‌خواندند، مربوط می‌دانند. لیکن ابوریحان بیرونی در کتاب تحقیق ماللهند گوید: ابوالفتح بُستی از این اقوال عدول کرده و بدین گونه گفته است:

تَنَازَعُ النَّاسُ فِي الصُّوفِيِّ وَاحْتَلَفُوا قَدِماً وَصَنُوهُ مُسْتَقَماً مِنَ الصُّوفِ

وَلَسْتُ أَنحِلُ هَذَا لِإِسْمِ غَيْرِ قَتِيٍّ صَافِيٍّ فَصُوفِيٍّ حَتَّى لُقِّبَ الصُّوفِيَّيْنِ
گوید: مردم در کلمه "صوفی" از قدیم با هم اختلاف داشته‌اند، و گمان می‌کردند
آن کلمه از "صوفی" گرفته شده. اما من این نام را خاص کسی می‌دانم که دل‌نژ
پلیدیها زدوده، و به صفای باطن رسیده است و چنین شخصی سزاوار است تا به
وی صوفی گویند.

اما این که تصوف از کجا به ایران آمده و اصل آن در کجا بوده باز هم در میان علما
نظریه‌های مختلفی وجود دارد. بعضی از دانشمندان آن را به تعلیمات فیثاغورث
نسبت می‌دهند؛ زیرا پیروان آن از خوردن گوشت و از بسیاری از لذائذ جهان
خودداری می‌کردند و هم برای خود مرتبه‌هایی قائل بودند و هر مریدی می‌باید این
مقامات را ببیناید تا به کمال انسانیت برسد.

فیثاغورث معاصر کوروش و داریوش هخامنشی است وی در اواخر سده ششم
قبل از میلاد به مصر و هندوستان سفر کرد و از علمای آن کشورها بهره‌مند گردید و
سپس به کشورش یونان بازگشت و به تربیت شاگردان مشغول شد اختراع جدول
ضرب معروف در ریاضیات و کشف قضیه "شکل عروس" در هندسه و قضایای
دیگر به او منسوب است.

او عدد را اصل وجود دانسته و همه امور را نتیجه ترکیب اعداد و نسبت‌های آنها
برشمرده است. چون وی به این نکته برخورد کرده است که ترکیب صوتها در تولید
نغمات تابع تناسبات عددی می‌باشد، موسیقی را نیز مانند هندسه و نجوم از
رشته‌های علوم ریاضی می‌داند و کلیه نظام عالم را تابع عدد می‌شمارد و هر
موجودی را با یکی از اعداد مطابق و برابر می‌پندارد.

خلاصه آنکه فیثاغورث عدد را اصل وجود و حقیقت همه اشیاء می‌شمارد و
فاصله کرات عالم از یکدیگر به نسبت فاصله‌های اعدادی است که نغمات آوازا را
می‌سازد و گردش آنها نیز آهنگهایی می‌نوازد که روح عالم از آنها است.

در اینجا باید اشاره کنم که مولوی نیز به الحان موسیقی که شعبه‌ای از اعداد و علم ریاضی است، وقوف کامل داشته و به آن عشق می‌ورزیده است. وی به ساز ریاب و نی آشنا بوده و استادانه می‌نواخته است.

مولوی نیز آهنگها را برگرفته از چرخ می‌داند و آن را نسبت به حکما می‌دهد، لیکن خود به این فن و علم ایقاع کاملاً آگاهی داشته است و همه حرکات رقص و سماع و دست افشانی و پای کوبی و چرخیدن را محصول آواز نی و ریاب می‌شمارد. وی در این باره می‌گوید: اگر گوش فرا دارید نواهای موسیقی را که از چرخیدن افلاک بوجود می‌آید خواهید شنید و می‌بینید این آهنگها چه گونه همه جهان را فرا گرفته و پرکرده است:

از دوار چرخ بگرفتیم ما	پس حکیمان گفته‌اند این لحن‌ها
می‌سرایندش به طنبور به حلق	بانگ گردش‌های چرخ است این که خلق
نغز گردانید هر آواز زشت	مؤمنان گویند کائنات بهشت
در بهشت آن لحن‌ها بشنوده‌ایم	ما همه اجزای آدم بوده‌ایم
یباد ما آید از آنها اندکی	گرچه بز ما ریخت آب و گِل شنکی
کی دهد این زیر و این بم آن طرب	لیک چون آمیخت با خاک کرب

پس تعلیمات مکتب فیثاغورث در ریاضت و سیر و سلوک و کناره‌گیری از دنیا و معتقدات وی به آفرینش جهان و نغمات افلاک در هنگام گردش با اندیشه‌های مولوی تطابق دارد، و فیثاغورث می‌تواند پیشرو اندیشه‌های عرفانی برای مولوی باشد.

همچنین پس از فیثاغورث، مکتب مانوی نیز پیروانش را به ریاضت وامی‌داشت و آموزگاران و نفوشگان را از خوردن گوشت و انباشتن شکم از غذاهای لذیذ و ازدواج باز می‌داشت که می‌شود اینها را هم از علائم و نشانه‌های مکتب تصوف روزگار گذشته دانست.

اما پیش از این مکاتیب، در شاهنامه حکیم فردوسی نشانه‌هایی هست که از دورانی بسیار کهن از زهد و خودسازی و پاکیزگی تن از پلیدیها و سنتایش و نیایش یزدان حکایت می‌کند و آن بدین گونه است:

یکی از آنها دربارهٔ وزیر طهمورث از شاهان پیشدادی است که مردی پاکدامن و نیک اندیش بوده، روزها دهانش را از خوردن بسته و شبها برای نیایش برپای ایستاده بود، که فردوسی گوید:

مسرو را یکی پاک دستور بود	که رایش زکردار بد دور بود
خنیده به هر جای و شهر سب نام	نزد جز بنیکی به جای گام
همه روز بسته زخوردن دولب	بپیش جهاندار برپای، شب
همه راه نیکی نمودی به شاه	همه راستی خواستی پایگاه
چُن آن شاه پالوده گشت از بدی	بستابید ازو فرّ ایزدی

دیگر داستان بدنیا آمدن فریدون است در روزگار ضحاک که وی در پی کشتن آن کودک بود که مادرش فرانک فریدون را سرانجام به کوه البرز برد و به یک مرد دینی که در غاری به عبادت مشغول بود سپرد:

یکی مرد دینی بر آن کوه بود	که از کار گیتی بی اندوه بود
فرانک بدو گفت کای پاک دین	منم سَنوگواری زایران زمین
تورا بود باید نگهبان اوی	پدروار لرزنده بر جان اوی
پذیرفت فرزند او نیک مرد	نیاورد هرگز بدو باد سرد

باز داستان لهراسپ شاه است که تخت و تاج را به فرزندش گشتاسپ می‌دهد و به آتشگاه نوبهار در بلخ می‌رود و در آنجا به نیایش یزدان می‌پردازد:

چو گشتاسپ را داد لهراسپ تخت	فرود آمد از تخت و بر بست رخت
به بلخ گزین شد بر آن نوبهار	که یزدان پرستان بدان روزگار
مرآن خانه را داشتندی چنان	که مرکبه راتازیان آن زمان

پس زهد و ریاضت و روی آوردن به نیرومند کردن روح از سالهای بسیار دور مورد توجه انسانها بوده و چنانچه گفته شد این اعمال برای به چنگ آوردن قوای سرکش طبیعت و چیره شدن بر حوادث و دانستن رازهای پنهان بوده است.

می افزایم که عرفان دارای دو جنبه است؛ نظری و عملی که هر بخش آن دارای تعریفی خاص است که با یکدیگر متفاوت می باشد.

اما بخش نظری آن که مرحله علمی آن است به تفسیر هستی؛ یعنی تفسیر خدا و جهان و انسان می پردازد که معمولاً باید مربوط باشد به کسانی که این راه را یا دقت و مراقبت طی کرده اند و به آخر رسانیده و کامل شده اند.

اما مرحله عملی آن که همراه با آداب و رسوم خاص خود است باید سالک به سیر سلوک و ریاضت و ذکر عبادت اشتغال ورزد و به وسیله پیری آگاه و انسانی پخته راهنمایی شود و آن پیر خطرهای این راه را به وی گوش زد کند.

از ابوسعید ابی الخیر نقل است که من در کودکی به نزد شیخ ابوالقاسم گرگانی رسیدم، وی گفت: تو باید این رباعی را همواره تکرار کنی و بخوانی تا خدا را در دل ببینی و من نیز به گفته وی کار کردم تا این که خدای را شناختم و دلم به نور خدا روشن گردید و آن رباعی چنین است.

من بی تو نمی قرار نتوانم کرد احسان تو را شمار نتوانم کرد

گر بر تن من زبان شود هر موئی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

بنابراین یکی از وظایف مزید آن است که کاملاً مطیع و منقاد پیر باشد و هر چه وی گفت اطاعت کند و عیب نگیرد، مانند موسی و خضر نباشد که وی به همراه خضر در دریا همراه شد و می خواست تا از وی دانش فراگیرد لیکن چون کارهای خضر را مخالف رأی خود دید نتوانست تحمل کند، بر وی عیب گرفت و سپس از وی جدا شد. پس بر سالک واجب است که گفته های پیر را در پیش روی خود بدارد و از آن نخطی نکند.

عین القضاة همدانی در یکی از نامه‌های خود به دوستان گوید: مریدی آن بود که خود را در پیر، بازو؛ اول دین در بازو پس خود را در بازو، دین باختن دانی چون بود؟ آن بود که اگر پیر خلاف دین او را کاری فرماید آن را باشد.

ورابعه بنت کعب قُرداری که در قرن چهارم می‌زیسته و از زنان زاهد و صوفی بوده است و این ابیات را پس از عشق مجازی گفته است، آنگاه که وی به عشق حقیقی دست یافت:

مرا به عشق همی محتمل کنی بحیل	چه حجت آری پیش خدای عزّ وجل
به عشقت اندر عاصی همی نیارم شد	بدینم اندر طاغی همی شوم به مثل
هر آینه نه دروغ است آنچه گفت حکیم	فمن تکبر یوما فبعد عزّ ذل

در اینجا نیز معنی این بیت حافظ در غزل نخست که خالی از ابهام نیست روشن می‌شود که گفت:

بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها

سالک: به تنهایی در لغت را به معنی هرورنده و مبتدی است و در اینجا گوید: سالک راه عرفان با این که از مسائل حلال و حرام بی اطلاع نیست معذالک در این طریقت هر چه پیر گفت باید فرمان ببرد و اگر برخلاف ظاهر شریعت وی را بگوید سجاده نماز را به می آغشته کن می باید بدون چون و چرا کند.

گاهی بجای پیر و مرشد کامل برای سالک، خود دل است که وی را راهنمایی می‌کند، آنگاه که زنگار از وی زدوده شده باشد و مظهر جمال حق قرار گیرد و به قول میبیدی: وقتی که جان پایگاه نزول معشوق باشد:

گفتم کجات جویم ای ماه دلستان	گفتا قرار گاه منست جان دوستان
گفتم قرارگاهت در جان چرا کنی؟	گفتا که تا نیابد از من کسی نشان

گفتم که رهنمون رهی، باش پیش خویش گفتا زچپ و راست تو بنگر به کشتگان
خاقانی شاعر قرن ششم، به این گونه از "دل" که مانند عارفی حکیم و دانا وی را
تعلیم می دهد اشاره می کند و می گوید:
مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش

دم تسلیم سر عشر و سرزانو دبستانش
اما معنی چند عبارت با زبان دان: شاگردی که سخن استاد را زود بفهمد و یادگیر
(آندراج) شاگرد را گویند. (برهان قاطع)

دم تسلیم: کنایه از خاموشی است (برهان). سر عشر: علامت و نشانی که در
حاشیه قرآن مجید برای هر ده آیه گذارند، لیکن در اینجا مراد ده آیه ای است که به
وقت بسم الله برای اطفال نویسند و تبرکاً سبق دهند (لغت نامه). پس دل بگفته
گلشن راز مخزن اسرار حق است و محل ادراک حقایق و اسرار معارف.

اما پیدایش عرفان پس از اسلام چه گونه بوده است؟

می گویند این تصوّف مرکب از بعضی آیین های هندوان قدیم و مسیحیت و
نظریه های نوافلاطونیان می باشد و به ویژه که ظهور آن به شهر بغداد بوده، سپس از
آنجا به ایران و مصر و شام روان گردیده است.

لیکن به نظر چنین می رسد که ما باید ریشه های عرفان پس از اسلام را در کتاب
پراج نهج البلاغه که دریایی ژرفناک است جستجو کنیم: زیرا ما در اینجا و آنجا
این کتاب بزرگ به جلوه هایی از عرفان برمی خوریم که وجود ریشه های تصوّف را در
آن تایید می کند.

اکنون بچند مورد اشاره می کنیم که نمونه هایی از آن در همه جای نهج البلاغه در
سخنان آنحضرت چه در خطبه ها و چه در کلمات قصار آورده شده است به ویژه که
آن حضرت لباس پشمین و خشن بر تن می کرده:

یکی در نامهٔ چهل و پنجم آمده که می‌فرماید: *وَلَا أَعْدُوْتُ لِإِبَالِي كَوُتَيْ طِمْرًا... من در همهٔ عمر خلافتم بجز دو تکه لباس کهنه لباس دیگری بر آن نیفزوده‌ام و از مال دنیا هیچ گونه زری گرچه اندک باشد در دست ندارم و حال اینکه اگر می‌خواستم می‌توانستم به غسل خالص و هریسه که طعام اغنیا است دست بیایم. لیکن هیئات که هوای نفس بر من چیره شود و من به آنچه که گفته شد روی بیاورم.*

دیگر از توف بکالی منقول است، قال: *خَطَبْنَا بِهِذِهِ الْخُطْبَةِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكُوفَةِ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى حِجَارَةٍ... که آن حضرت هنگام خواندن خطبه بر روی سنگی ایستاده بود و جبهه‌ای از پشم بر تن داشتن و حمایل شمشیرش و نعلینی که در پایش بود همگی از پوست درخت خرما بود و پیشانی وی چون زانوی شتر پینه بسته بود و می‌خواند:*

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ، وَ عَوَاقِبُ الْأَمْرِ.

باز سخن آنحضرت با ابن عباس است در محلی بنام ذی قار، هنگامی که کفش‌هایش را وصله می‌کرد چون چشمش به ابن عباس افتاد پرسید این کفش چند می‌آرزد؟ وی گفت: هیچ! حضرت فرمود: بخدا سوگند! این کفش کهنه در نزد من از حکومت بر شما گرامی‌تر است، لیکن قبول این خلافت برای این است که حقی را ثابت و پایدار کنم و یا شتمی را از بیخ برافکنم. البته نمونه‌های فراوانی در سرتاسر نهج‌البلاغه بچشم می‌خورد که مردمان را امر می‌کند به پرهیزگاری و ترس از خدا و از دنیا اعراض کردن، و نگهداری از مال یتیم و گرفتن حق مظلومان از ستمگران و همدردی کردن یا مستمندان.

نتیجه:

عرفان دارای دو جنبه است؛ نظری و علمی که هر بخش آن دارای تعریفی خاص است که با یکدیگر متفاوت می‌باشد.

اما بخش نظری آن که مرحله علمی آن است به تفسیر هستی؛ یعنی خدا و جهان و انسان می پردازد.

اما مرحله عملی آن که همراه با آداب و رسوم خاص خود است باید تسالک به سیر سلوک و ریاضت و ذکر عبادت اشتغال ورزد و به وسیله پیری آگاه و انسانی پخته راهنمایی شود.

منابع و مأخذ:

- ۱- آشنایی با علوم اسلامی، استاد مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۵۸.
- ۲- اسرارالتوحید، به تصحیح استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، ۱۳۶۶.
- ۳- اسلام و عقاید، علامه یحیی نوری، خرداد ۱۳۴۶.
- ۴- برهان قاطع به تصحیح دکتر معین، چاپخانه زوار، ۱۳۳۰ش.
- ۵- تاریخ ادبیات، تألیف استاد دکتر ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۳۵ (ج ۱ و ۲)
- ۶- تفسیر کشف الاسرار به اهتمام استاد علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۱.
- ۷- جستجو در تصوف، تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۸- درس منطق و فلسفه شرق، به قلم دکتر محمد خزائلی.
- ۹- دیوان خاقانی، به تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی، ۱۳۳۸.
- ۱۰- شاهنامه، چاپ مسکو، ۱۹۶۶.
- ۱۱- شاهنامه با گزارش وازگان و ابیات مشکل به قلم عزیزالله جوینی، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۲- شرح مثنوی به قلم استاد فروزانفر، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- ۱۳- شرح نهج البلاغه به قلم و تصحیح عزیزالله جوینی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۴- فرهنگ اصطلاحات عرفانی، تألیف دکتر سید جعفر سجادی، طهوری، ۱۳۵۴.
- ۱۵- کتاب الانسان الكامل، عزیز الدین نسفی، تهران، ۱۳۵۹.
- ۱۶- مثنوی معنوی، بخط میرخان، سال ۱۳۷۴.
- ۱۷- مولوی چه می گوید، تألیف استاد همایی، آگاه، ۲۵۳۶.
- ۱۸- ناظم الاطباء، تألیف دکتر علی اکبر نقیسی، ۱۳۴۳.
- ۱۹- لغت نامه دهخدا، چاپ دانشگاه تهران.